فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره بیست و هشتم. زمستان ۱۳۹۷، صص۲۲-۱ Vol 3. No 28. 2019, p 1-22
شماره شاپا (۲۵۳۸-۶۳۹۵) ISSN: (2538-6395)

اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم (مطالعه‌ای تطبیقی)

دکتر عباس علی دارویی[1]. محمدکاظم سروری[2]

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری- تهران

Abass.Daroui52@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی؛ دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت(ع). تهران

mohammadkazimsarwary@yahoo.com

چکیده

وکالت بلاعزل به نحوه شرط فعل، گاهی به صورت شرط تعهد به توکیل و گاهی به گونه‌ای شرط تعهد به عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم درج می‌گردد. این تحقیق از لحاظ هدف توسعه‌ای و از منظر ماهیت توصیفی- تحلیلی و تطبیقی بوده که با استفاده از روش اسنادی مطالب جهت پاسخ یابی به چگونگی اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم در حقوق ایران و افغانستان گردآوری شده است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اثر شرط تعهد به توکیل متناظر بر نصب وکیل است نه سلب حق عزل، بنابراین، عزل وکیل از ناحیه موکل اثر دارد؛ مگر اینکه قراین و شواهد، وکالت بلاعزل را در دایره تراضی طرفین اثبات کند. و همین‌طور هرگاه شرط عدم عزل وکیل به صورت شرط فعل باشد حق عزل برای وکیل وجود داشته و در صورت استفاده از آن، وکیل عزل می‌گردد و تنها امتیازی که برای وکیل با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و بند ۱ ماده ۵۲۲ و ماده ۷۳۹ قانون مدنی افغانستان می‌توان در نظر گرفت، فسخ عقد اصلی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: وکالت بلاعزل، شرط فعل، حقوق ایران، حقوق افغانستان.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

۱. مقدمه

عامل به‌وجود آورنده اعمال حقوقی، اراده اشخاص است؛ گروهی از اعمال پس از تحقق یافتن نیازمند همراهی صاحب اراده نمی‌باشد و خود به مسیر ادامه می‌دهد و اما تعدادی از اعمال حقوقی همین‌که اراده‌ای به وجود آورنده آن متزلزل و یا دچار نوسانات و تغییر شود، خود نیز دچار دگرگونی می‌شود که اولی را عقود لازم و دومی را عقود جایز می‌نامند. یکی از عقود جایز عقد وکالت است؛ وکالت عقدی است که به موجب آن موکل شخص دیگری را در تصرفات قانونی و معلوم، قایم مقام خود می‌سازد(ماده ۱۵۵۴ قانون مدنی افغانستان).

هدف اساسی در این مقاله بررسی تطبیقی اثرحقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم است. از بدیهیات است که در عقد وکالت، هرگاه موکل دریابد که وکیل آن‌چنان که باید در امورات رسیدگی کند، توانایی ندارد و وکیل رضایت وی را به دست نیاورد می‌تواند که وی را عزل و شخص دیگری را نصب کند لکن هرگاه وکالت بلاعزل مورد توافق باشد دیگر چنین حق برای وی وجود نخواهد داشت. بااین وصف، در تعریف عملیاتی این نهاد می‌توان نوشت که هدف از کاربرد اسقاط حق عزل وکیل از یک بُعد در این مقاله علی‌الحساب به معنای تعهد موکل برای استفاده نکردن از حق عزل است. چرا که عبارت «اسقاط کردم» از نظر حقوقی درست نیست؛ به این دلیل که عزل وکیل برای موکل یک حق به معنای خاص که بتوان آن را اسقاط نمود و از حقوق مدنی مصطلح شمرد، نیست و تنها اعلام یک جواز عزل وکیل توسط قانون گذار است. و از بُعد دیگر این‌که، عزل وکیل به عنوان حق تلقی شود و عنوان اسقاط کردم را به کار ببریم اقوی است؛ چرا که یکی از امتیازات حق این است که صاحب آن بتواند در صورت نیاز از آن عدول کند، در حالی‌که حکم چنین ویژگی را نداشته و از جانب قانون گذار صادر شده و عنوان حق را ندارد و این خصوصیات حکم است که نمی‌توان آن را ساقط کرد. پس در نهایت اگر جواز وکالت را جواز حکمی ندانیم بلکه جواز حقی بشماریم و از زمره قواعد آمره ندانیم، می‌توان با توافق طرفین اختیار فسخ را سلب یا محدود کرد.

علت و عامل اساسی روی آوردن اشخاص به وکالت بلاعزل، ایجاد یک رابطه‌ای مستحکم حقوقی است که طرفین نسبت به متزلزل بودن آن واهمه نداشته باشند. با این توضیح که می‌خواهند با این عمل حقوقی، تزلزل که از جایز بودن عقد وکالت در رابطه شان به وجود آمده است را از بین ببرند و یک رابطه محکمی را به وجود آورند. بنابراین، برای پاسخ به این پرسش که هرگاه چنین تراضی به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم درج شود، منتج به ایجاد چنین رابطه مستحکمی خواهد شد؟ به همین مقصد در ابتداء ضمن طرح چارچوب نظری و پیشینه تحقیق، با بیان چگونگی توافق ضمن عقد لازم و تبعیت شرط از عقد در لزوم پاسخ خواهیم داد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

۲. پیشینه تحقیق

در رابطه با این نهاد در حقوق افغانستان به طور مشخص تحقیقاتی انجام نشده و تنها یک مقاله مرتبط با عقد وکالت نوشته است که در ذیل به بیان آن می‌پردازیم:

«بررسی عقد وکالت در حقوق افغانستان» اثر از آقای عبدالخالق قاسمی که در ماهنامه فرهنگی، حقوقی و اجتماعی «عدالت» وزارت عدلیه در سال ۱۳۹۰ه. ش. منتشر شده است. این مقاله اولاً مختصر بوده و در تلاش بررسی کلیات عقد است تا جزئیات؛ ثانیاً بحثی که از شرط عدم عزل وکیل طرح کرده، ولی بیشتر متکی بر نظریات و آراء حقوق‌دانان بوده و سعی نشده است که از مفاهیم مواد دیگر این موضوع استنباط شود.

اما در حقوق ایران تحقیقاتی انجام شده است که به طور خلاصه مرور کرده و در نهایت، جنبه نوآوری مقاله حاضر را بیان خواهیم کرد: مقاله مشترک محمد علی خیر اللهی و حیدرضا مهدوی (زمستان ۱۳۸۹) با عنوان «وکالت بلاعزل و تشخیص نوع شرط وکالت یا عدم عزل ضمن عقد وکالت» که در فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره بیست و دوم، صص ۵۵-۵۱ نشر شده است به بررسی این نوع شرط تمرکز داشته است. در نهایت به دست آورده است که سیاق ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران که شرط عدم عزل را مورد حمایت قرارداده است؛ تنها شرط نتیجه است.

مقاله علی حسین مصلحی (زمستان ۱۳۸۲) با عنوان «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت» که در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۲، صص۳۵۸-۳۴۳ نشر شده است نیز به عنوان پیشینه تحقیق این موضوع در حقوق ایران به شمار می‌رود. آقای مصلحی دریافته است که اثر حقوقی درج شرط عدم عزل در عقد جایز و لازم یکسان بوده، و هر دو دارای اثر لازم الوفاء است.

مقاله «وکالت ضمن عقد جایز» اثری از هدایت الله سلطانی نژاد که در ماهنامه کانون، سال ۴۱، دوره دوم، شماره ۴، صص ۶۹-۷۸ نشر شده است، به بیان وکالتی می‌پردازد که ضمن عقد جایز صورت می گیرد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اصل بر آزادی اراده طرفین است.

مقاله با عنوان «بررسی شرط وکالت و شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد خارج لازم» که در ماهنامه پژوهش ملل، دوره اول، شماره ۸ نشر شده؛ اثری از مهدی پناهی که در صدد است تا این مورد را از دیدگاه حقوق ایران بررسی نماید. آقای پناهی می‌نویسد که این شرط در حقوق ایران پذیرفته شده است لکن مفاد شرط به وکالت دادن است نه به حفظ آن. و همین‌طور شرط وکالت مستقیم به صورت شرط فعل باعث تغییر در ماهیت وکالت نمی گردد و با فوت هر یکی منحل می گردد.

مهدی چای بخش در سال ۱۳۸۶ مقاله‌ای را با عنوان «بررسی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت» که در ماهنامه کانون، شماره ۷۰، صص۵۱-۱۷، نشر شده، نوشته است. آقای چای بخش به صورت مفصل این مورد را بررسی کرده است. ایشان ضمن بیان دیدگاه مخالفان و موافقان، اندکی بررسی تطبیقی نیز داشته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که می‌توان عدم عزل وکیل را به صورت شرط فعل و نتیجه

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

درج کرد که هرکدام دارای آثار متفاوت است. لکن موضوع مهم در این مقاله این است که آقای چای بخش معتقد است که درج این شرط در عقد وکالت نسبت به عقود جایز دیگر مستحکم تر است. چرا که با از بین رفتن عقد جایز دیگر، وکالت جایز می‌گردد، در حالی‌که در عقد وکالت، این شرط مانع فسخ عقد وکالت می‌گردد.

غریبه علی (۱۳۸۵) مقاله با عنوان « قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر» نوشته است که در نشریه فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۹ نشر شده است. دست آورد مقاله این است؛ شخصی که وکیل است و انجام مورد وکالت را به وکیل دوم، واگذار می‌کند، وکیل دوم قابل عزل است؛ مگر این‌که موکل به وکیل اول صلاحیت اسقاط حق خود را داده باشد.

در این مقاله اما با رویکرد جدید، به طور خاص وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل را بررسی می‌نماییم.

۳. چارچوب نظری تحقیق

در حقوق افغانستان بحث وکالت بلاعزل مطرح نشده است و گاهی چنین به نظر می رسد که حقوق افغانستان نظریه را پذیرفته که جواز عزل وکیل را مرتبط با نظم عمومی دانسته که نمی‌توان خلاف آن توافق کرد. اما با مطالعه‌ای که نگارنده انجام داده است؛ چنین نظریه را نمی‌توان در حقوق افغانستان تسری داد بلکه وکالت بلاعزل با توجه به شرایط که بعداً خواهیم گفت؛ قابل قبول است. برای اثبات این ادعا نیاز است که چارچوب نظری را ارایه کنیم.

در مورد پیشینه وکالت بلاعزل، گفته شده است که حدوداً یک هزار سال پیش در مورد عزل نکردن، مباحثی از این دست، طرح بوده و به صحت آن رای داده شده است. یکی از دلایل که صحت این شرط در فقه پذیرفته شده؛ تعلق نفع وکیل در عقد وکالت است. با این توضیح که عقد وکالت معمولاً به نفع موکل است و اما گاهی اوقات که وکیل یا شخص ثالث در عقد وکالت ذینفع می‌شوند؛ موکل حق عزل را ندارد مگر این‌که رضایت وی را به دست آورد. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۰) بر طبق این مبنی، قانون مدنی افغانستان نیز این شرط را، بدون این‌که ضمن عقد دیگری (لازم یا جایز) درج شود؛ پذیرفته است و در ماده ۱۰۶۷ مقرر کرده است: «موکل می‌تواند هروقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط این‌که موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگراین‌که به وکالت حق غیر تعلق گرفته باشد که در این‌صورت موکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده، نمی‌تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد». در شرح این ماده می‌توان نوشت که بر طبق فقه حنفی به دلیل این‌که وقتی حق غیر به وکالت تعلق می‌گیرد، عزل وکیل بدون رضایت صاحب حق به منزله‌ای ابطال حق است و موکل چنین حقی ندارد. (۲/۱۳۶۹: ص۲۴۵) صاحب عروه الوثقی به حدیث تمسک می‌کند که مومنان را به پایبند بودن شروط شان «المومنون عند شروطهم» توصیه نموده است. این فقیه باورمند است که درج چنین شرط با توجه به این حدیث صحیح

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

است و طرفین ملزم به رعایت آن است. اما در ادامه این فقیه تأکید می‌نماید که با فسخ عقد، شرط نیز فسخ می‌گردد. (۳/۱۳۷۳: ص۱۲۲)

تعدادی دیگر از فقها شرط عدم عزل وکیل را یکی از اسبابی می‌دانند که باعث دور شده، و بطلان را به وجود می‌آورد. (۴/۱۳۸۲: ص۳۴۸) اما استاد دکتر ناصر کاتوزیان، استاد دکتر سید حسن امامی و تعدادی دیگر از حقوق‌دانان و فقها در جواب می‌نویسند که اصل بر این است که لزوم عقد وابسته به لزوم شرط نمی‌باشد بلکه لزوم شرط متوقف بر لزوم عقد است و تمسک به حدیث «المؤمنون عندشروطهم» بیانگر صحت چنین شرط تلقی می‌شود. (۵/۱۳۹۵: شماره۵۵۴؛ ۶/۱۳۸۲: ص۴۲۷؛ ۷/۱۳۸۳: ص۳۱۳) ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران وکالت بلاعزل را پذیرفته و بیان کرده است:« موکل هر وقت که بخواهد می‌تواند که وکیل را عزل نماید، مگر این‌که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.» با توجه به این ماده جواز عزل وکیل جزء قواعد آمره به حساب نمی‌آید و اگر وکیل ذینفع در وکالت باشد و اراده‌ی طرفین بر عزل نکردن وکیل ضمن عقد لازمی درج گردد؛ دارای اعتبار است. هدف قانون‌گذار از درج وکالت یا عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم همان است که گفتیم چون شرط از عقد تبعیت می‌کند و در نتیجه شرط نیز لازم الوفاء می‌گردد. این در زمانی است که موکل تعهدی را در برابر وکیل در خارج از وکالت پذیرفته که درج چنین شرطی، ضمانت اجرای آن تعهد تلقی می‌گردد. گفتیم که عزل وکیل یک قاعده است اما وکالت بلاعزل استثنایی بر این قاعده در نظر گرفته شده است. پس، موردی که وکالت یا عدم عزل ضمن عقد لازم درج شود، اختیار موکل را از بین می‌برد.

٤. حقوق تطبیقی

برای بررسی وکالت بلاعزل، مراجعه به نظام‌های حقوقی کشورهای غربی و کشورهای اسلامی نیز عاری از ثمر نخواهد بود.

٤-١. کشورهای غربی

در حقوق انگلستان و آمریکا وکالت بلاعزل را پذیرفته؛ با این تفاوت که نیاز نیست چنین شرطی، در ضمن عقد لازمی درج گردد. در این کشورها ذینفع بودن وکیل از دلایل تحقق وکالت بلاعزل می‌باشد. به این معنی که ذینفع بودن وکیل در این وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل برای این‌که از اختیار عزل وکیل، استفاده ننماید یا حق عزل وکیل از وی ساقط گردد؛ کافی و وافی است. این نفع، در حقیقت به عنوان یک علت قانونی پذیرفته شده است که موکل را ملتزم به انجام تعهداش می‌نماید. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱)

برطبق این تحلیل، درج چنین شرطی، در سند وکالت کافی است و تا موقعی‌که وکیل از وکالت نفع می‌برد، وکالت فسخ ناپذیر شمرده می‌شود. هم‌چنین حقوق‌دانان آمریکایی و انگلیسی معتقدند که بادرج

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

چنین شرطی، در حقیقت به وکیل اختیار داده می‌شود که برای خود یک سلسله امور را انجام دهد نه برای موکل. درحقوق فرانسه، بحث وکالت بلاعزل طرح نگردیده است و اما از رویه قضایی و نوشته‌های حقوق‌دانان در این کشور، به دست می‌آید که اختیار موکل در عزل وکیل، در زمره قواعد آمره حساب نشده، بناء، درج چنین شرط، صحت داشته و دارای اثر حقوقی تلقی می‌شود. بر اساس این دو نهاد (رویه قضایی و نظریه حقوق‌دانان)، مبنای الزام آوری موکل در باقی ماندن تعهداش برعلاوه نفع وکیل، نفع مشترک نیز تصریح شده است. (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱-۲۵۲)

٤-۲. کشورهای عربی

مجله الاحکام از جمله‌ای منابعی است که اکثر کشورهای اسلامی به خصوص کشورهای عربی به آن تمسک می‌کنند. ماده ۱۵۲۱ مجله الاحکام مقرر کرده است:« للموکل ان یعزل وکیله عن الوکاله و لکن ان تعلق به حق الغیر فلیس له عزله. . » باتوجه به این ماده موکل هر زمان که بخواهد می‌تواند که وکیل را عزل نماید؛ مگر این‌که حق ثالثی به وکالت تعلق گرفته باشد. آن‌چه که از این ماده در رابطه با عزل نکردن وکیل به دست می‌آید این‌که عزل وکیل در صورت صحیح نیست که حق ثالث در وکالت وجود داشته باشد. نقطه اشتراک با حقوق کشورهای غربی در این است که تحقق وکالت بلاعزل منوط به درج چنین شرط ضمن عقد لازمی نمی‌باشد و از سوی تفاوت که با کشورهای متذکره دارد این‌که نیاز نیست ضمن عقد وکالت هم شرط شود بلکه ذاتاً تحقق می‌یابد. قانون معاملات کشور امارت نیز با نظریه مقرر در مجله الاحکام موافق است. قانون مدنی عراق نیز در ماده ۹۴۸ تصریح کرده است که موکل می‌تواند وکیل را عزل کند مگر در حالتی که حق غیر به وکالت تعلق گرفته باشد. مواد ۷۱۵ مصر، مادده ۶۸۱ قانون مدنی سوریه و ماده ۷۱۵ قانون مدنی لیبی عین حکم را بیان نموده اند.

۵. جمع بندی نظریات

حقوق ایران نفع وکیل یا شخص ثالث را به بیان نگرفته است؛ لکن برای فسخ ناپذیر نمودن عقد وکالت باید وکالت یا شرط عدم عزل ضمن عقد لازمی درج شود. با این وصف، با حقوق افغانستان و نظام حقوقی دیگر کشورها، کاملاً متفاوت است. در حقوق افغانستان وجود نفع وکیل یا ثالث در عقد وکالت باعث سلب حق عزل موکل می‌گردد و از این جهت با کشورهای غربی و کشورهای عربی نقطه اشتراک دارد اما نقطه افتراق آن با کشورهای غربی این‌که ممکن است عزل نکردن وکیل در سند وکالت آورده شود ولی در حقوق افغانستان چنین نیست و ذاتاً در عقد وکالت در هنگام که حق ثالث و وکیل وجود داشته باشد؛ موکل اختیار انحلال عقد وکالت را ندارد. به یاد بسپاریم که این فرق خیلی برجسته نیست؛ چرا که قبلاً در حقوق آمریکا و انگلیس نفس ذینفع بودن وکیل در این‌گونه وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل برای عزل نتوانستن موکل کافی دانسته شده بود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

٦. اعتبار وکالت بلاعزل در مذاهب چهارگانه

حقوق افغانستان به ویژه قانون مدنی برگرفته از حقوق مصر است که حقوق مصر از حقوق فرانسه تأثیر پذیرفته و یکی از ویژگی‌های که در حقوق ایران، افغانستان و مصر می‌توان یافت الگوبرداری از حقوق فرانسه است. در هر صورت، منشاء تفاوت وکالت بلاعزل در حقوق افغانستان و ایران در این است که حقوق افغانستان برگرفته از فقه حنفی است و ایران از فقه امامیه اقتباس شده است.

فقهای مذاهب چهارگانه دیدگاهای متفاوتی در مورد وکالت بلاعزل دارند که نیاز است برای رسیدن به نتیجه مطلوب در این تحقیق این نظریات را به بررسی بگیریم.

٦-١. فقه حنفی

بر طبق نظر فقهای حنفی عقد وکالت جایز بوده و هر دو طرف می‌توانند که هر زمان خواسته باشند، وکالت را منحل کنند. در کنار این اصل، سه مورد را استثناء قرار داده اند و متذکر شدند که در این سه مورد وکالت لازم خواهد و بر طرفین لازم الوفاء می‌باشد و موکل نمی‌تواند که وکیل را عزل نماید. مهم‌ترین دلیل شان این است که در این‌گونه موارد حق شخص ثالث در وکالت تعلق می‌گیرد و این دلیل شان دقیقاً در قسمت اخیر ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان منعکس شده است. این سه مورد در فقه حنفی عبارت اند:

یک) وکالت برای فروختن مال مرهونه: در شرح این مورد می‌توان نوشت که اگر شخصی نزد دیگری عینی را در برابر دینی به رهن بگذارد، و برای این‌که این عین را برای تأدیه دین بفرشد، شخصی را وکیل می‌گیرد تا این عین را فروخته و دین را پرداخت کند؛ در این مورد وکالت لازم می‌گردد و موکل حق ندارد که وکیل را عزل نماید.

دو) وکالت در مقام خصومت که حق ثالث در اقامه دعوی دخالت دارد.

سه) شخص وکیل برای تسلیمی مال یا عین مشخصی به بهانه این‌که موکل غیبت دارد؛ نمی‌تواند که خود را مستعفی سازد. (۸/۱۴۲۸: ص ۱۴۹؛ ۹/۱۳۸۹: ص ۵۱-۵۸)

٦-٢. مالکی

در جایز بودن عقد وکالت فقهای مالکی متفق اند؛ لکن سه مورد را استثناء قرار دارند و وکالت را لازم دانسته اند: اگر وکالت در مقام دعوا باشد و این‌که وکالت بر عمل معین با اجرت معین در زمان مشخص باشد و یا این‌که وکالت در عقد جعاله منعقد گردد نیز وکالت لازم می‌گردد.

٦-٣. حنبلی و شافعی

فقهای حنبلی هیچ‌گونه استثناء قایل نیستند و عقد وکالت را جایز و قابل فسخ می‌دانند و اما در مذهب شافعی وکالت در مقام اجاره و هم‌چنین هرگاه که حق ضایع شود؛ لازم می‌دانند و حق برای فسخ وجود

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

ندارد. (۱۳۸۵/ ۱۰: ص ۳۲۵) در یک جمع بندی، با توجه به این‌که حقوق افغانستان برگرفته از فقه حنفی است و لازم بودن عقد وکالت جز در سه مورد فوق، کاربرد دیگری ندارد. این درحالیست که ممکن بنابردلایل دیگر، که بعداً خواهیم گفت، طرفین شرط وکالت یا شرط عدم عزل را درج کنند که در این مقاله با توجه به اصول پذیرفته در قوانین افغانستان از جمله اصل آزادی حاکمیت اراده این شرط را بررسی خواهیم کرد و در نتیجه صحت و سقم این شرط را دریافت خواهیم کرد.

۷. نظریه اختیاری

از مجموع مباحث یادشده به این نتیجه می‌رسیم که به دلیل عدم اعلام موضع از سوی قانون‌گذار در حقوق افغانستان در رابطه با وکالت بلاعزل؛ ارایه یک نظریه که استنباط از مواد قانون مدنی افغانستان باشد لازم و ضروری است وگرنه بحث فعلی گزافه‌گویی خواهد بود. پس، برای تبیین این مورد که در حقوق افغانستان و ایران چه زمانی وکالت بلاعزل تحقق می‌یابد یا صحیح است؛ نیاز است که دلایل را اقامه کنیم. ارایه این دلایل، به این سمت رهنمون خواهد کرد که نظریه مرتبط با نظم عمومی بودن جواز عزل وکیل مردود است. البته باید قلمرو برای ارایه نظریه خود، بیان کنیم؛ چون نمی‌توان نظریه مرتبط با نظم عمومی بودن را به کلی مردود دانست. ما تاسرحدی این نظریه را می پذیریم و اما با اقامه بعضی از دلایل، نمی‌پذیریم. به یاد بسپاریم که پذیرش میانه، به این معنا نیست که دچار تردید باشیم بلکه، حق با همین است که نظریه میانه را طرح کنیم.

شکی در این وجود ندارد که عزل نکردن وکیل، نوعی سلب حق است. مواد ۹۵۹، ۹۶۰ و ۹۷۵ قانون مدنی ایران و ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان در زمینه سلب اهلیت مقرر کرده که نمی‌توان به صورت کلی از اهلیت تنازل کرد. اهلیت به دو گونه است؛ اهلیت تمتع و استیفاء، قانون‌گذار افغانستان از کلمه عام استفاده کرده که اعم از اهلیت استیفاء و تمتع است. در زمینه اهلیت تمتع بحث نیست ولی آن‌چه‌که محل اختلاف واقع شده، اهلیت استیفاء است؛ آیا می‌توان اهلیت استیفای خود را سلب کرد؟ قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۹ مقرر کرده است که :«هیچ فرد نمی‌تواند که به طور کلی از حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب نماید». با توجه به این ماده سلب حق به صورت جزیی امکان پذیر است و از جانب هم در مباحثی قبلی گفتیم که شرط مخالف مقتضای اطلاق عقد صحیح است و ماده ۶۰۷ قانون مدنی افغانستان از کلمه‌ای «مقتضی» به طور مطلق استفاده کرده است که اعم از مقتضای اطلاق و ذات عقد را شامل می‌گردد. پس، می‌توان نسبت به تفسیر ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان افزود که سلب اهلیت به طور جزیی امکان دارد به طوری‌که مخالف با بند ۲ ماده ۵۰۲ قانون مدنی مذکور نباشد.

تا این‌جا این را روشن ساختیم که سلب جزیی حق در حقوق افغانستان و ایران در صورتی‌که مخالف با نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد، مورد پذیرش قرار گرفته است. حال برای دریافت امکان سلب یا تحدید حق عزل در حقوق ایران و افغانستان باید میان وکالت مطلق و مقید تفکیک قایل شویم. عقد وکالت به

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

گونه‌های مختلف منعقد می‌شود ولی دو مورد وکالت، مورد نظر ماست یکی عقد وکالت به طور مطلق و دیگر به طور مقید که در ذیل برای امکان فسخ ناپذیری عقد وکالت و عدم مخالفت آن با نظم عمومی هر یک را بررسی می کنیم.

۷-۱. وکالت عام

ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران متناظر براین نوع وکالت است که در آن عزل نکردن وکیل درج شود. چرا که در این نوع وکالت، وکیل نسبت به تمام امور موکل، وکالت پیدا می کند که در این‌صورت با مانع قانونی (ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران) مواجه می گردد. بنابراین، اگر کسی به طور دایم و برای انجام تمام امور خود به شخص دیگر، وکالت بلاعزل اعطا نماید؛ در حقیقت نوعی ولایت قراردادی، واقع می گردد و به دلیل این‌که مخالف با نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل می‌باشد؛ صحیح و دارای اعتبار نمی‌باشد. (۱۳۸۲/ ۱۱: ص ۲۰۳) این نوع وکالت مصداق بارز از صراحت ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و ۹۵۹ قانون مدنی ایران است که انسان را نمی‌توان برای همیشه و از تمام فعالیت‌های اش محروم ساخت و حتی رضایت نیز داشته باشد. ماده ۹۶۰ قانون مدنی ایران و ماده ۴۴ قانون مدنی افغانستان قلمرو گسترده تر از دو ماده قبلی هر دو کشور دارد و بیان کرده اند که آزادی حق طبیعی افراد و تنازل از آن امکان ندارد. (۱۳۷۷/ ۱۲: ص ۲۰۳) نظام‌های حقوقی کشورهای مانند سوئیس و مصر، این وکالت را نوعی تحدید آزادی افراد می‌دانند و آن را مخالف با نظم عمومی انگاشته و معتبر نمی‌دانند. بند ۲ ماده ۳۴ قانون تعهدات سوئیس، هرگونه انصراف قبلی از اختیارات نماینده یا فسخ آن از طرف منوب عنه را باطل می‌داند. در تفسیر این ماده گفته اند که منافع اصیل به نماینده سپرده شده و نمایندگی غیرقابل عزل متضمن خطر بسیاری زیادی برای این منافع خواهد بود. (۱۳/۱۳۸۷: ص ۲۱) حقوق‌دانان مصری نیز جواز عزل وکیل را مرتبط با نظم عمومی دانسته که نمی‌توان برخلاف آن توافق کرد. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۷۰) به طور کل، در حقوق ایران و افغانستان نیز این نظریه پذیرفته شده است و هیچ کس نمی‌تواند که به طور کلی از اهلیت خود صرف نظر کند. این نوع وکالت بلاعزل با نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل در عرض قرار می گیرد.

۷-۲. وکالت در امور معین

قبلاً گفتیم که در وکالت عام، وکالت بلاعزل مخالف با نظم عمومی است؛ اما هرگاه وکالت در امور معین و مدت معین اعطاء گردد؛ از نگاه نظریه مورد اختیار در این مقاله، صحیح و دارای اثر حقوقی است. به این شرح که سلب عزل وکیل نه به طور همیشه بلکه برای مدت معین یا امر معین سلب گردد؛ که در این‌صورت جزیی بودن سلب حق را می‌نمایاند. از معنای عام ماده ۴۳ قانون مدنی افغانستان و واژه به کار رفته «به طورکلی» در ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران این نظریه استنباط می گردد. تعدادی دیگر از حقوق‌دانان

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

با این نظر موافق اند که وکالت بلاعزل:«خلاف اخلاق حسنه و نظم عمومی نیست. کسی منکر نیست وکیل در وکالت بلاعزل ممکن است از اختیار خود سوء استفاده کند اما معمولاً در عرف هرکس به هرکس وکالت بلاعزل نمی‌دهد. تفویض نیابت بلاعزل برای موکل نگران کننده و مسئولیت آفرین است ولی ماده ۶۶۶ قانون مدنی ایران به موکل حق مراجعه به دادگاه را داده است و مضافاً به این‌که در سایر تعهدات هم امکان تخلف از تعهد وجود دارد و تأخیر در اجرای تعهد هم وجود دارد. » (۱۵/۱۳۵۴: ص۱۲۷)

پس، باتوجه به این نظر، می‌توان از کسانی‌که مخالف با نظریه مورد اختیار نگارنده اند پرسید که هرگاه در سایر تعهدات، یک طرف تخلف کند چه ضمانت اجرای وجود دارد؟ اگر ضمانتی اجرای وجود ندارد که مشکل عام است؛ نباید تنها به وکالت بلاعزل منحصر کرد. اما اگر راهکاری وجود دارد که در آن‌صورت به تخلف وکیل در وکالت بلاعزل نیز تسری می‌یابد. یعنی می‌توان با تمسک به آن قواعد، وکیل را ضامن دانست. و همین‌طور، قانون مدنی افغانستان به صورت پراگنده در مورد عدم اجرای تعهد و تخلف از تعهد موادی را بیان کرده است. نتیجه این می‌شود که توافق طرفین در سلب حق عزل معتبر است مشروط براین‌که در محدوده قانون بوده و خلاف نظم عمومی، آزادی و شخصیت موکل نباشد که مصداق آن وکالت در امور معین است.

۸. توافق به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم

به نظر می‌رسد که این بحث در حقوق ایران نیز جدید باشد چرا که زمانی در کتاب‌های حقوق‌دانان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم قبل از این‌که قانون مدنی ایران به تصویب برسد، افراد مجبور بودند که توافقات خود را در صورتی‌که تشخیص می‌دادند از مصادیق عقود معین نیست، برای این‌که بتوانند خواست و اراده خود را تأمین نمایند و هم آن را قدرت و اعتبار بخشند، در ضمن یکی از عقود عینی به وجود می‌آوردند، چرا که در آن‌زمان در صورتی‌که قراردادها در ضمن عقود معین یا ضمن آن‌ها منعقد نمی‌شد، اعتبار نداشت. (۱۶/۱۳۴۹: ص۲۰۹؛ ۱۷/۱۳۷۷: ص ۹۴)

در نهایت با تصویب ماده۱۰ قانون مدنی ایران این رویه جای و چهره خود را از دست داد. همان‌طوری‌که فقها بحث وکالت بلاعزل را پذیرفته اند، قانون مدنی ایران نیز صراحت دارد. هرچند تعدادی آن را جز تشریفاتی نمودن عقد وکالت، محاسنی برای آن نمی‌شمارند. (۱۸/۱۳۶۸: ص ۱۸۲) در حقوق افغانستان ماده‌ای به صراحت کامل وجود ندارد لکن مواد ۶۱۱و ۶۰۷ و ۱۶۰۷ قانونی مدنی محور بحث ماست. ماده ۶۱۱ عقدی را که صلاحیت تصرف کامل و یا نوعی از انواع تصرف در آن سلب گردیده باشد، عقد موقوف می‌داند. و ماده ۶۰۷ شرط مناسب با عقد یا شرط که عقد مقتضی آن بوده یا حکم عقد را موکد گرداند، و همین‌طور شرط که با تعامل جاریه و یا منافی با اقتضای عقد نباشد، دارای اثر حقوقی دانسته است. سعی می‌کنیم نفی و یا اثبات این بحث را با توجه این مواد و مواد دیگر و قواعد عمومی در حقوق افغانستان استنباط کنیم و اما ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران از این به بعد ملاک اصلی بحث ماست. در این ماده

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

گفته شده است که برای این‌که وکالت فسخ ناپذیر تحقق یابد؛ وکالت ضمن عقد لازم یا شرط عدم عزل ضمن عقد لازم درج گردد که در ذیل به بیان هریک می‌پردازیم. قبل از آن‌که بخواهیم به بیان این نوع وکالت بلاعزل بپردازیم بحث اصلی در این است که چگونه، شرط ضمن عقد، الزامی را برای طرفین به وجود می‌آورد؟ چرا که در محور بحث ما عقد وکالت یک عقد جایز است؟ تبعیت شرط از عقد در لزوم و جواز چگونه است؟ آیا عقد لازم سبب می‌شود که شرط هم لازم الوفاء گردد؟ در ابتداء، نیاز است که تبعیت شرط از عقد در لزوم را بررسی گردد.

پاسخ به سؤالات فوق، قطعاً به تحلیل و بررسی که بعداً از چگونگی توافق ضمن عقد لازم خواهیم داشت کمک شایان می‌نماید. در رابطه با پاسخ به این سؤالات، مهم‌ترین بحث که مطرح می‌گردد؛ چگونگی پیروی شرط از عقد در لزوم و جواز می‌باشد یا به تعبیر دیگر آیا شرط در جایز و لزوم بودن از عقد اصلی که ضمن آن درج شده، پیروی می‌نماید یا خود نهادی مستقل است، همان‌طوری‌که تعدادی از صاحب نظران اذعان به وجود مستقل شرط کرده اند؟

برای بررسی این بحث، مطالب را به دو گونه تقسیم بندی می‌نماییم: تبعیت شرط از عقد لازم و دیگر تبعیت شرط از عقد جایز که هرکدام این دو به لحاظ استقلالیت به دو گروه تقسیم می‌کردند: شروطی که برحسب طبعیت خود التزامی مستقل دارند و می‌توانند که به عنوان قرارداد به صورت جداگانه مطرح شوند ولی به دلیل جایز بودن، ضمن عقد لازم درج می‌گردد تا کسب لزوم نمایند مانند شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد بیع و اما تعدادی دیگری از شروط، شروطی اند که استقلالیت از خود ندارد و بدون تبعیت از شرط، معنی و مفهوم ندارد مانند شرط مدت یا اجل در عقود.

به هرشکلی، برای وضوح بیشتر، اولاً پیروی شرط از عقد لازم را بررسی کرده تا دریابیم شروط ضمن عقد لازم، به چه شکلی از عقد تبعیت می‌کنند و اگر نمی‌نمایند چه دلایلی را برای توجیه آن می‌توان اقامه کرد.

۱-۸. پیروی شرط از عقد در لزوم

قبلاً در یک تقسیم بندی بیان کردیم که شروط از منظر ایجاد التزام به دو گروه تقسیم می‌گردند؛ تعدادی شان التزام مستقل ایجاد می‌توانند و تعدادی دیگر، بدون عقد هویت ندارند که در ذیل بررسی می‌نماییم.

۱-۱-۸. شروطی که قابلیت ایجاد التزام مستقل را ندارند

در رابطه با لازم الوفاء بودن این نوع شروط اختلاف نظری وجود ندارد و با استناد به حدیث «المنومنون عندالشروطهم»، لزوم آشکار می‌گردد. تعدادی از صاحب نظران در رابطه با لزوم شرط ضمن عقد لازم معتقدند که شرط در حقیقت یکی از اجزای عقد به شمار رفته و همانند این‌که طرفین مکلف اند که عوضین را تسلیم نمایند؛ شرط نیز همانند تسلیم عوضین، لازم الوفاء می‌باشد. (بی‌تا/۱۹: ص۴۴) اما تعدادی دیگر به این باورند که مفاد شرط، طرفین را ملزم به وفا نمی‌کند و تنها ثمره چنین شرطی این است که

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

هرگاه مشروط علیه از انجام تعهد امتناع نماید، عقد در معرض فسخ قرار می‌گیرد و اما هرگاه شرط انجام شود، عقد را لازم می‌نماید. (۲۰/۱۳۸۰: ص ۵۰۶) برای این‌گونه شروط می‌توان به شرطی در رابطه با اجل در عقد بیع مثال زد. بر مبنای نظریه اول، شرط جزء جدا ناپذیر عقد شده و مشروط علیه مکلف است که اجرا نماید و اما بر طبق نظریه دوم، هرگاه در میعاد معینه انجام نشود، مشروط علیه می‌تواند عقد را فسخ کند و اگر تعهد انجام شود، عقد لازم می‌گردد.

۲-۱-۸. شروطی که قابلیت ایجاد التزام مستقل را دارند

در این‌گونه شروط باید میان این‌که عقد و شرط هردو ذاتاً لازم باشد و یا این‌که شرط جایز و عقد لازم باشد تفاوت قایل شویم:

۱-۲-۱-۸. هرگاه شرط (عقد لازم) ضمن عقد لازم شرط شود

بحث در این مورد که آیا چنین شرطی لازم الوفاء است یاخیر؟ اطاله‌ای کلام است. اما هدف از طرح این بحث این است که لازم الوفاء بودن چنین شرط، ناشی از عقد اصلی است یا از عقدی لازم که ضمن عقد لازم دیگر، شرط شده است؟ باید اذعان کرد هر چند که شرط مندرج لازم است اما همان‌طوری‌که گفته می‌شود لازم بودن شرط، به تنهایی نمی‌تواند الزامی را به وجود آورد، بلکه از آن جا که شرط مذکور ضمن عقد درج گردیده، پس این شرط از عقد تبعیت می‌نماید و پس لزوم خود را از عقد لازم اصلی کسب و حاصل می‌نماید. مثلاً هرگاه عقد اجاره ضمن عقد بیع که هر دو لازم اند شرط شود، قطعاً شرط اجاره لازم است اما این لزومیت از عقد اصلی(بیع) کسب شده است نه عقد اجاره.

۲-۲-۱-۸. هرگاه شرط جایز و عقد لازم باشد

این مورد محور بحث ماست. چرا که عقد وکالت یک عقد جایز به عنوان شرط در ضمن عقد لازم درج می‌گردد؛ حال سؤال این است که عقد وکالتی که ذاتاً جایز می‌باشد، چگونه از عقد لازم تبعیت می‌نماید؟ برای پاسخ به این سؤال دو دلیل ذیل اقامه می‌گردد:

یک) چهره تبعی بودن شرط

یکی از دلایل که می‌توان برای صحت چنین شرط بیان کرد این است که چهره تبعی بودن شرط مورد اتفاق همه‌گان قرار گرفته است. با این وصف، شرط که در تبع عقد قرارگرفته از عقد کسب لزوم می‌نماید.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

دو) شرط به عنوان جزئی از عقد

دلیل دیگر این است که با توجه به نظریات که در این زمینه مطرح می‌گردد؛ شرط جزء از عقد به حساب می‌آید. پس، اگر عقد لازم باشد، شرطی که به عنوان جزء لاینفک آن به شمار می‌رود قطعاً لازم خواهد بود.

بناء، در این فرض، آن‌چه مورد توافق قرار گرفته است؛ توافقی مرکبی از دو قرارداد می‌باشد که یکی جنبه اصلی دارد و دیگری فرعی، که در حقیقت فرع تابع اصل گفته می‌شود. (۱۳۹۲/ ۲۱: ص ۹۸) پس، با توجه به این دولیل، هرگاه شرط جایز، ضمن عقد لازم درج گردد، از عقد لازم کسب لزوم نموده و لازم الوفاء می‌گردد.

در جمع بندی پیروی شرط از عقد در لزوم و جواز باید گفت که در زمینه تابع بودن شرط از عقد تردید وجود ندارد و با توجه به دلایل که مطرح شد؛ در این تحقیق قایل به تبعیت شرط از عقد می‌باشیم. پس از روشن پیروی شرط از عقد در لزوم حال به بیان چگونگی توافق به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم برای تحقق وکالت بلاعزل می‌پردازیم که گاهی اوقات شرط عدم عزل وکیل یا گاهی شرط وکالت ضمن عقد لازم به صورت شرط فعل درج می‌گردد.

۲-۸. شرط وکالت به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم

وکالت ضمن عقد لازم بدین معناست که طرفین بدون این‌که عقد وکالت قبلاً به صورت مستقل واقع شده باشد؛ وکالت وکیل را در ضمن عقد لازم مانند بیع شرط می‌کنند. توکیل وکیل ضمن عقد لازم به گونه‌ای شرط فعل این مفهوم را می‌رساند که موکل ضمن عقد لازم عهد می‌بندد که مشروطله را به عنوان وکیل خود، برگزیند. حال این سؤال در ذهن تبادر پیدا می‌کند که آیا متعهد می‌تواند نسبت به این تعهد خود باقی بماند و عدول نکند؟ دکتر سید حسن امامی در پاسخ این سؤال می‌نویسد که شرط توکیل در عقد لازم مبین آن است که غایت طرفین می‌باشد که وکالتی که توسط این عقد شکل می‌گیرد، الزام آور باشد، چون دلیل دیگر نمی‌توانیم بیابیم که چرا چنین شرط را در عقد لازم، گذاشته اند. (۱۳۸۳/ ۷: ص ۳۱۱) اما برخی معتقدند چنین شرط تنها موکل را ملزم می‌کند که شخص مشروط له را به عنوان وکیل خود برگزیند و هرگاه چنین کاری را انجام داد، شرط محقق شده و می‌تواند که وکیل را عزل نماید و ربطی ندارد که ادعا شود چون شرط در عقد لازم شده پس، حق عزل از موکل ساقط شده است. (۲۳/۱۳۸۵: ص۹۹؛ ۱۴۰۰/ ۲۲: ص۱۲۲)

ماده ۲۳۷ قانون مدنی ایران نیز می‌تواند که به سؤال ما پاسخ دهد:«هرگاه شرط در ضمن عقد، شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را بجا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفا شرط بنماید». تعدادی تصریح کرده اند عدم اجرای تعهد از سوی متعهد، خیار فسخ را برای مشروطله محرز می‌گرداند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

تا این‌جا در مورد این صحبت کردیم که شخص متعهد در اجرای تعهد خود ملزم است یاخیر؟ اما بحث دیگر این‌که وکیلی که قرار است بر طبق این شرط، منصوب شود، وکیل بلاعزل است؟ در این مورد هم دیدگاهای متفاوتی وجود دارد. تعدادی می‌گویند:« وکالتی‌که ضمن عقد لازم، انعقاد آن شرط می‌شود درحقیقت وکالت بلاعزل است اگر چه به این امر تصریح نشود و مانند وکالتی است که به صورت شرط نتیجه حاصل شده باشد». (۷/۱۳۸۳: ص ۳۱۱) برخی دیگر معتقدند که متعهد به انتصاب وکیل تعهد داده و فقط وکیل را انتخاب نماید که مفاد شرط است، کافی است و نیاز نیست که حتماً وکیل را نگهدارد. بر شالوده این نظر، زمانی‌که طرفین شرط می‌گذارند، هدف شان این است که متعهد شخص مشروط له را به عنوان وکیل انتخاب کند و به این معنا نیست که باید به ادامه این عقد وکالت پایبند باشد. مثلاً شخص ماشین (موتر) خود را به دیگری می‌فروشد و شرط می‌نماید که برای پیشبرد امورات گمرگ، شخص ثالث معین را وکیل بگیرد.

لذا پس از فروش، مشروط علیه شخص ثالث را وکیل برگزید، به تعهد خود عمل کرده است و اگر پس از نصب، دوباره وی را عزل کرد، کار خلاف تعهد را انجام نداده است. (۲۲/۱۴۰۰: ص ۱۲۲) در ارزیابی این نظریات باید گفت که نظر دوم با مبانی وکالت هم‌خوانی دارد چرا که صرف با درج شرط وکالت ضمن عقد لازم، نمی‌شود که حق عزل موکل را ساقط نماییم. چون اسقاط حق عزل باید تصریح شده و یا این‌که از قراین و شواهد به دست آید در غیر این‌صورت خلاف قاعده می‌باشد. از سوی دیگر، اگر مشروط علیه از گزینش، وکیل سرباز زند، دادگاه (محکمه) وی‌را اجبار می‌نماید که شخص را به عنوان وکیل برگزیند نه این‌که به بقاء وکالت نیز مکلف گرداند، مگر صراحتی وجود داشته باشد که هدف انتصاب و بقاء وکالت است.

از جانب هم باید اذعان کرد از آن‌جا که عقد لازم نسبت به طرفین لازم الاجراء است و طرفین نسبت به مفاد عقد ملزم خواهند بود، پس این اصل اقتضاء دارد که وکالت بلاعزل بودن چه به صورت ضمنی و یا صریح اظهار شود وگرنه چون عقد وکالت جایز است، موکل می‌تواند پس از نصب وکیل، وی را بر کنار کند. (۱۰/۱۳۸۵: ص۳۳۸) با هر روی، در حقوق افغانستان وکالت بلاعزل به وضوح پیش بینی نشده است تعدادی از حقوق‌دانان افغانستان این موضوع را پذیرفته اند، در صورتی‌که تعهد به توکیل ضمن عقد لازمی شرط شود چنین شرط بی‌تردید الزام آور است. (۲۴/۱۳۹۰: ص۴-۴۱) در بادی امر به نظر می‌رسد عدم صراحت پذیرش اسقاط حق عزل در قانون مدنی افغانستان برگرفته از حقوق مصر باشد چراکه حقوق افغانستان بیشتر متأثر از حقوق آن کشور است. در حقوق مصر هم وکالت بلاعزل پیش‌بینی نشده است زیرا اسقاط حق عزل با طبیعت و ماهیت عقد وکالت مخالف است و با نظم عمومی مرتبط، و نمی‌توان آن را اسقاط نمود. (۱۴/۲۰۱۱: ص ۶۷۰) در این مورد ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان مقرر می‌دارد که موکل می‌تواند وکیل را هر زمان که خواسته باشد عزل کند و ماده ۷۱۵ قانون مدنی مصر چنین مقرر داشته است: موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل یا آن را مقید نماید، ولواین‌که بر خلاف آن توافق شده

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

باشد. . . » اما اگر بیشتر دقت کنیم می‌توان عقد وکالت را به‌عنوان شرط فعل در عقد دیگری آورد. طبق بند ۱ ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان هرگاه طرفین عقد یا یکی از آن‌ها تعهد به انعقاد عقدی در آینده کنند هنگامی که تمام مسائل جوهری عقد مهیا شود متعهد ملزم به انجام آن در موعد مقرر می‌شود. وفق مواد ۷۳۹، ۸۲۱ قانون مدنی افغانستان در صورتی‌که شخص ملتزم، از تعهد خویش سرباز زند طرف دیگر می‌تواند الزام آن را از دادگاه(محکمه) بخواهد یا عقد را فسخ نماید. پس هنگامی که وکالت به‌عنوان شرط فعل وفق بند ۱ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان پیش بینی شود مشروط‌له در صورت امتناع مشروط علیه می‌تواند الزام او را از دادگاه(محکمه) بخواهد یا عقد اصلی را فسخ کند.

۸-۳. شرط عدم عزل به‌صورت شرط فعل

در صورتی‌که موکل ضمن عقد لازم، عهد ببندد که از حق عزل خود می‌گذرد و از آن استفاده نکند حقوق‌دانان و فقها در مورد نظریات متفاوتی را بیان کرده اند:

دیدگاه اول

تعدادی از حقوق‌دانان بیان کرده اند که در صورت درج چنین شرط، حق عزل موکل زایل نمی‌شود و هرگاه بخواهد از حق عزل خود استفاده کند، اثر حقوقی خود را داشته و باعث فسخ وکالت می‌گردد. (۱۱/۱۳۸۲: ص۲۰۵؛ ۷/۱۳۸۳: ص۳۱۱) به باور این حقوق‌دانان کسی‌که شرط عدم عزل به نفع او واقع شده است، می‌تواند از اصل«خیار تخلف از شرط» استفاده کرده و عقد لازم (اصلی) را فسخ نماید و اگر زیانی متوجه‌اش شده باشد، می‌تواند برای دریافت این زیان از موکل جبران خسارت مطالبه نماید. (۲۳/۱۳۸۵: ص ۹۹) برخی از فقها معتقدند که در فرض سؤال اگر در ضمن عقد لازمی شرط کرده باشد که وکیل را عزل نکند، شرعاً واجب است طبق شرط عمل نماید. لکن اگر مخالفت کرده و عزل نمود، عزل وکیل محقق می‌گردد. (۱۳۶۹/ ۲۵: ص ۲۶) به نظر می‌رسد که چنین توافقی ماهیت جایز بودن عقد وکالت را تغییر داده نمی‌تواند و آن تابع عقد لازم نخواهد شد. در چنین شرایطی اگر موکل برخلاف تعهد خویش عمل نماید و وکیل را عزل کند شرط عدم عزل ضمن عقد لازم نمی‌تواند مانع اختیار قانونی موکل در اعمال حق عزل خویش باشد و در صورت تخلف، مشروط‌علیه(موکل) باید خسارت ناشی از این عمل خود را متحمل گردد. (۲۲/۱۴۰۰: ص۱۲۲)

دیدگاه دوم

طرفداران این نظریه می‌گویند که شرط فعل همگون شرط نتیجه، سبب می‌شود که موکل حق عزل را نداشته باشد و در صورتی‌که موکل اقدام به عزل نماید، عزل اتفاق نمی‌افتد. با این شرح که موکل ملزم می‌شود که از اختیار عزل خود استفاده ننماید. ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران که تصریح نموده:« موکل

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

می‌تواند هروقت بخواهد وکیل را عزل کند، مگر این‌که وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد» تأکید دارد که انحلال وکالت از طریق عزل وکیل در چنین وکالتی امکان ندارد. در جمع میان این دو نظر باید نوشت که درج شرط عدم عزل وکیل ماهیت عقد وکالت را دگرگون نمی‌تواند منتها وکیل می‌تواند به دلیل تخلف موکل از شرط، ضمن مطالبه‌ای جبران خسارت، عقد را برهم زند. (۱۹۹۴/ ۲۶: ص۱۶۲)

۹. وکالت توأم با منفعت (تعلق حق غیر و نفع وکیل در وکالت) و ضمانت اجرای آن

طرق وکالت بلاعزل در حقوق ایران مطرح شده است اما در حقوق افغانستان صراحت ندارد. لکن با توجه مواد قانون مدنی افغانستان، وکالت بلاعزل را در وکالت امور معین ثابت ساختیم. اما یکی از طرق و مصادیق بارز وکالت بلاعزل که در حقوق افغانستان، آمریکا، فرانسه و انگلیس مطرح شده است، وکالت توأم با منفت است که در حقوق ایران بیان نشده است که در ذیل بیان می‌نماییم.

۱-۹. وکالت توأم با منفعت

حقوق افغانستان، آمریکا، فرانسه، انگلیس و کشورهای عربی فسخ ناپذیر بودن عقد وکالت را در صورتی پذیرفته اند که حق غیر و وکیل در آن تعلق گرفته باشد و نیاز نیست که عزل نکردن وکیل ضمن عقد لازم یا جایز درج شود. ماده ۱۶۰۷ قانون مدنی افغانستان در این زمینه مقرر کرده است:« موکل می‌تواند هروقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط این‌که موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگراین‌که به وکالت حق غیرتعلق گرفته باشد که در این‌صورت، موکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده نمی‌تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد .» با این وجود، هرگاه موکل، وکیل را عزل کند، بلااثر است. تعدادی دیگر، معتقدند زمانی‌که حق ثالث به عقد وکالت تعلق بگیرد، عزل وکیل در حقیقت، باطل نمودن حق آن شخص است که در این‌صورت چنین برکناری که باعث از بین رفتن حق شخص ثالث می‌گردد؛ صحیح نبوده و دارای اثر نمی‌باشد. (۲/۱۳۶۹: ص۲۴۵)

همان‌طوری‌که قبلاً در مورد این‌که مأجوره بودن وکیل سبب تحقق وکالت بلاعزل نمی‌گردد گفتیم، باید اذعان کرد که در این گونه موارد، اصل بر عدم عزل است ولی هرگاه عزل صورت بگیرد، عزل تحقق می‌یابد منتها، موکل در صورتی‌که بدون دلیل و در وقت نامناسب وکیل را عزل کند مکلف به جیران خساره می‌باشد. (۱۴/۲۰۱۱: ص۶۶۵) با این وجود، ذینفع بودن وکیل در این وکالت و ارتباط ذاتی این شرط با تعهدات موکل مهم‌ترین دلیل برای این‌که موکل از اختیار عزل وکیل، استفاده نتواند، یا حق عزل وکیل از وی ساقط گردد؛ می‌باشد. این نفع، در حقیقت به عنوان یک علت قانونی پذیرفته شده است که موکل را ملتزم به انجام تعهد خویش می‌نماید. برطبق نظام حقوقی انگلیس، درج چنین شرطی، در سند وکالت کافی است و تاموقعیکه وکیل از وکالت نفع می‌برد، وکالت فسخ ناپذیر شمرده می‌شود. هم‌چنین

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

حقوق‌دانان آمریکایی و انگلیسی معتقدند که با درج چنین شرط، در حقیقت به وکیل اختیار داده می‌شود که برای خود یک سلسله امور را انجام دهد نه برای موکل. (۱/۱۳۹۴: ص۲۵۱) در رای مورخ ۱۹۸۳ دیوان تمیز فرانسه آمده است:« مواد ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ قانون مدنی[که وکالت عقد جایز است] مربوط به وکالتی است که منحصراً در جهت منافع موکل داده می شود ولی هنگامی که وکالت در جهت منافع مشترک طرفین داده شده است این موارد اجرا نمی‌شود. » در سال ۱۹۹۷ نیز رای دیگری از دیوان کشور فرانسه صادر شده است که مقرر کرده است:«قاعده‌ای که در ماده ۲۰۰۴ قانون مدنی ذکر شده و بر پایه‌ای آن موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکالتی را که داده است فسخ کند در مورد که وکالت در جهت منافع مشترک موکل و وکیل داده شده قابل اجراء نیست. چنین وکالتی فسخ پذیر نمی‌باشد مگر با رضایت متقابل طرفین یا بر پایه یک علت مشروع که در دادگاه پذیرفته شود یا بر پایه شروط و توافق‌های ویژه طرفین در قرارداد وکالت. » (۱/۱۳۹۴: ص ۲۵۱) یکی از شرایط که برای عزل نکردن وکیل از عقد وکالت در حقوق کشورهای افغانستان، آمریکا، انگلستان و فرانسه پذیرفته شده این است که نفع وکیل باید در خود موضوع وکالت نهفته باشد نه این‌که از اجرای وکالت به دست آید. (۲۷/۱۹۶۲: ۴۶۳) بنابراین، موردی که محل تأکید حقوق این کشورها قرار گرفته این است که بعضی اوقات فرد نسبت به تمام یا قسمتی از موضوع وکالت استحقاق می‌یابد و بعضاً هم فقط نسبت به عایدات که از اجرای وکالت به دست می‌آید، محق تلقی می‌گردد. این دو، کاملاً از هم متفاوت اند با این شرح که در فرض پرداخت اجرت، قسم دوم را شامل می‌گردد و حقی برای وکیل ایجاد نمی‌کند تا به آن تمسک گردد و موکل را از عزل کردن وکیل باز دارد و اما آن‌چه که موکل را ملزم می‌نماید که وکیل عزل ننماید وجود نفع در موضوع وکالت است که برای وکیل یا شخص ثالث پدید می‌آید. (۱۹۶۲/ ۲۷: ص ۴۶۵-۴۶۷) به همین خاطر است که در حقوق آمریکا این موضوع به وضوح بیان شده است که اگر نفع وکیل تنها وابسته به دریافت اجرت باشد؛ نمایندگی که توأم با منفت باشد(وکالت بلاعزل)، تحقق نمی‌یابد و الزام عزل نکردن وکیل، برای موکل واقع نمی‌گردد و حتی مصارف و هزینه‌های که وکیل برای اجرای وکالت انجام می‌دهد، هرچند حق دارد که آن را از موکل دریافت کند ولی دلیل برای فسخ ناپذیری وکالت شمرده نمی‌شود. لکن مثال که برای وجود نفع وکیل در خود موضوع وکالت قابل تصور است این‌که موکل، مدیون وکیل است و در فروش ماشین خود، وکالت می‌دهد تا از ثمن ماشین طلب خود را دریافت نماید، علت اساسی در این‌گونه وکالت بری ذمه نمودن موکل است و وکیل نیز نافع است. بنابراین، موکل صلاحیت فسخ عقد وکالت را از دست می‌دهد. برای توجیه این نظریه که وکالت توأم با منفعت از طرق وکالت بلاعزل است باید گفت که اولاً حمایت از حقوق و منافع ذینفع چنین اقتضای دارد؛ ثانیاً درست است که موکل به دلیل ماهیت عقد وکالت صلاحیت دارد که وکیل را عزل کند اما در این نوع وکالت، حق وکیل یا ثالث هم مطرح است و حق موکل و حق وکیل یا ثالث باهم در تقابل قرار می‌گیرند و انصاف حکم می‌نماید؛ حقی مورد اجرا قرار بگیرد که متضمن ضرری کمتری باشد. (۱۳۸۱/ ۲۸: ص۵۶)

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

حقوق ایران در زمینه تعلق حق غیر و نفع وکیل چیزی به صراحت قانون مدنی افغانستان بیان نکرده است. (۲۸/۱۳۸۱: همان) اما ماده ۷۷۷ قانون مدنی ایران مقرر کرده است که راهن می‌تواند که مرتهن را برای فروش مال مرهونه جهت کسب بدهی اش، وکالت دهد. از آن‌جا که عقد رهن نسبت به راهن لازم است پس، نمی‌تواند که تا زمانی‌که طلب وکیل را نپردازد یا وکیل مال نفروشد، وی را از وکالت برکنار نماید. (۱۳۸۹/ ۲۹: ص ۴۸۶) پس، می‌توان این مورد را یکی از مصادیق وکالت بلاعزل در حقوق ایران در کنار ماده ۶۷۹ قانون مدنی این کشور برشمرد.

از موارد دیگر، که می‌توان در زمینه ذینفع بود وکیل مثال آورد و آن را مصادیقی از وکالت بلاعزل دانست، قراردادبیمه است. در قراردادبیمه شخص بیمه گذار در حقیقت، به شرکت بیمه وکالت می‌دهد که در موارد که از شخص دیگر، ضرر بر وی وارد گردد، به نیابت بتواند علیه عامل ضرر، طرح دعوا کند و حق خود را که قبلاً به متضرر پرداخته است؛ دریافت کند در این‌گونه مواقع نیز، چون وکیل ذینفع است؛ نمی‌توان که وی را عزل کرد. ماده ۲۷ قانون مدنی بیمه افغانستان در این زمینه مقرر می‌دارد:« بیمه کننده پس از جبران خسارت به حیث قایم مقام بیمه شونده مسئول پرداخت طلبات اشخاص ثالث حقیقی و حکمی علیه بیمه شونده می‌باشد. » ماده ۳۰ قانون بیمه ایران مصوب ۱۳۱۶ نیز در همین زمینه همسان حقوق افغانستان شرکت بیمه را قایم مقام بیمه شونده تلقی کرده است. یا مورد دیگر، شخصی در شرایط فوری وارد بیمارستان می شود و برای حفظ سلامتی او، پزشکان تجویز می‌کنند که عمل جراحی انجام شود. در این‌جا، تصور کنید که شخص بیمار پول نقد ندارد اما قبلاً بیمه بوده است؛ که بیمارستان با توجه به بیمه‌ای این فرد عمل جراحی را انجام می‌دهد. با این وصف، از بیمار وکالتی با شرط عدم عزل اخذ کرده و هزینه‌های تداوی را از شرکت بیمه دریافت می‌نماید. در این مثال دیده می شود که وکیل (بیمارستان) ذیفنع در وکالت است و برای موکل (بیمار) صلاحیت عزل وجود ندارد. (۱۳۹۳/ ۳۰: ص ۱۱۶)

۲-۹. ضمانت اجرای وکالت توأم با منفعت

یکی از دلایل که عزل نکردن وکیل با وجود این‌که وکالت از عقود جایزه است، پذیرفته شده است حمایت از حقوق افراد ثالث و وکیل است. بااین وجود، تعدادی می‌گویند که تعلق حق غیر یا ذینفع بودن وکیل در عقد وکالت نمی‌تواند که حق عزل موکل را منتفی سازد؛ چرا که می‌توان از طرق دیگر، حق ثالث یا وکیل را پرداخت چه نیاز است که بخواهیم حق عزل کردن موکل را نفی‌کنیم. به عبارت روشن‌تر، هرگاه، انجام وکالت منحصر به تأمین حقوق ثالث یا وکیل نباشد؛ می‌توان عزل کرد، اما حقوق وی را از طرق دیگر، پرداخت نمود. فرض مثالی که اکثراً بیان می‌کنند؛ شخصی وکیل در فروش عین مرهونه است که اگر بتوان بدهی او را از طرق دیگر، تأدیه نمود، نیاز نیست که حق عزل وکیل موکل را نفی کنیم و به موکل اختیار ندهیم که وکیل را عزل نماید. (۳۱/۱۳۷۳: ص ۳۱)

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

به نظر نگارنده، در پاسخ، آن‌چه به ذهن می‌رسد این است که بله، هرگاه وکیل راضی شود که به طرق دیگر، این طلب وی پرداخت شود که ملاک بحث نیست و اما اگر اجرای وکالت برای وکیل خصوصیتی داشته باشد و تنها از آن طریق می‌تواند که به حق خویش برسد، ابقای اختیار عزل وکیل برای موکل مخدوش است. به همین خاطر نیز اگر وکالت با اجرت باشد، حق عزل از موکل ساقط نمی‌شود و تنها می‌تواند که در صورت نامناسب بودن عزل، مطالبه خسارت کند و اما هر گاه، حق غیر تعلق گرفته باشد. به تعبیر دیگر، عقد وکالت بر مبنای حق غیر منعقد گردیده باشد، عزل صحت نخواهد داشت و تمامی تصرفات وکیل منصرف به موکل می‌گردد. (۱۴/۲۰۱۱: ص۶۶۶)

۱۰. بحث و نتیجه گیری

تااینجا مطالب که مورد نیاز بود بیان شد؛ در این قسمت تلاش می شود بر طبق مطالب بیان شده، اثر حقوقی وکالت بلاعزل به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم دریابیم. بااین وصف، بر بنای اطلاعاتی قبلی، طرفین، ممکن است وکالت را ضمن عقد لازم شرط کنند یا شرط عدم عزل وکیل را؛ در هرصورت، حال سؤال این است که آیا چنین توافقی، عقد وکالت را با وجود که یک عقد جایز است، فسخ ناپذیر می‌گرداند؟ در جواب باید گفت که شرط فعل گاهی به صورت شرط تعهد به توکیل قرار می‌گیرد یا شرط تعهد به عدم عزل که در ذیل اثر این دو مورد را بررسی می‌نماییم.

۱-۱۰. شرط تعهد به توکیل

در مورد این‌که هرگاه به صورت شرط فعل وکالت وکیل در ضمن عقد لازمی درج گردد؛ میان حقوق‌دانان اختلاف نظر است که آیا منتج به فسخ ناپذیری وکالت می‌شود یا خیر؟ گروهی به این باورند که این نوع وکالت، حمل بر سلب حق عزل موکل است و در این صورت غیر قابل فسخ می‌گردد و از آن‌جا که تعهد اعطای وکالت ضمن عقد لازم آمده است، مشمول استثناء مقرر در ماده ۶۷۹ قانون مدنی ایران شده است.

اما گروهی دیگر، در مقابل این نظریه می‌گویند که این‌گونه شرط متناظر بر نصب وکیل است و ادامه و یا ابقاء وکیل در وکالت شرط نیست. به تعبیر دیگر، همین که فرد متعهد، مشروط له را وکیل انتخاب نمود، تعهد انجام شده است و پس از نصب، با توجه به جایز بودن عقد وکالت، می‌تواند که وکیل را عزل نماید و عزل اثر دارد. (۲۲/۱۴۰۰: ص۱۲۲)

گروهی دیگر، می‌گویند که درج وکالت به صورت شرط فعل، این مفهوم را می‌رساند که غایت طرفین استمرار وکالت مشروط له می‌باشد. چرا که نمی‌توان دلیل را اقامه کرد که وکالت به صورت شرط ضمن عقد لازم درج نمایند. پس، این گروه می‌گویند که شرط فعل با شرط نتیجه تفاوتی ندارد و اثر آن همان فسخ ناپذیری وکالت می‌باشد. (۷/۱۳۸۳: ص۳۱۰-۳۱۶) استدلال این گروه اطلاق ماده ۶۷۹ قانون مدنی

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

ایران است که در هرصورت، فسخ ناپذیری وکالت را پذیرفته است. تعدادی دیگر نیز می‌گویند:« ممکن است که ضمن عقد لازم عاقدی تعهدی به صورت شرط فعل کند که ثالثی را وکیل خود نماید در امر یا امور معین، در این صورت وکیلی که بعداً نصب خواهد کرد وکیل بلاعزل خواهد بود». (۳۲/۱۳۷۹: ص۹۲۵ و۳۶۳) استاد کاتوزیان و سایرین تفصیل قایل شده و بیان می‌کنند که درج وکالت به صورت شرط فعل ضمن عقد لازم، اصل تعهد که همان نصب وکیل است، الزام آور ساخته منتها ادامه وکالت را باید از قراین و قصد طرفین دریافت که چه خواسته اند و گرنه، وکالت بلاعزل تحقق نمی‌یابد. (۲۹/۱۳۸۹: ۴۴۸)

در جمع بین این نظریات، نگارنده معتقد است که حق با کسانی است که قایل به عدم تحقق وکالت بلاعزل شده اند. چرا که درج وکالت به صورت شرط فعل، متناظر بر نصب وکیل است نه سلب حق عزل.

از سوی دیگر هم، هرگاه طرفین تمایل داشتند که وکالت بلاعزل به وجود بیاورند باید تصریح می‌نمودند. پس، همان نظریه که قایل به تفصیل شده بودند که از قراین و شواهد باید دریافت که طرفین چه خواسته اند ورنه، وکیل وکالت بلاعزل نخواهد داشت، مورد پذیرش است. (۳۳/۱۳۸۲: ص ۸۷)

۱۰-۲. شرط تعهد به عدم عزل

گاهی اوقات عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازم به صورت شرط فعل اشتراط صورت می‌گیرد. باید گفت که چون تنها موکل به عدم اعمال حق عزل متعهد شده است و حق وی ساقط نشده است، وکالت بلاعزل تحقق نیافته منتها در صورت استفاده از حق عزل، مکلف به جبران خساره برای وکیل می‌گردد. (۱۳۹۴/ ۳۴: ص۵۷) لکن به نظر می‌رسد که این مورد با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و طبق مواد ۸۲۱، ۷۳۹ و بند ۱ ماده ۵۲۲ قانون مدنی افغانستان شرط فعل برای متعهد الزام آور بوده و اقدام مخالف آن افزون بر این‌که موجب مسئولیت مدنی می‌گردد؛ برای مشروط له امکان این را فراهم می‌سازد که بطلان چنین عملی را از نزد مراجع قضایی مطالبه کند. یعنی هرگاه موکل، وکیل را عزل کند وکیل می‌تواند که با مراجعه به دادگاه، بطلان این عمل حقوقی (عزل) را مطالبه نماید یا این‌که به خیار تخلف توسل جسته و رابطه حقوقی را از اساس منحل کند. هر چند به دلیل این‌که عمل شخص مشروط علیه منفی است نمی‌توان از قاعده الزام به تنفیذ استفاده کرد ولی می‌توان که بطلان عزل را مطالبه نمود. ولی به نظر می‌رسد که هرگاه شرط عدم عزل وکیل به صورت شرط فعل باشد حق عزل برای وکیل وجود داشته و در صورت استفاده از آن عزل محقق می‌گردد و تنها امتیازی که برای وکیل با توجه به ماده ۲۳۶ قانون مدنی ایران و طبق بند ۱ ماده ۵۲۲ و مواد ۷۳۹ و ۸۲۱ می توان در نظر گرفت، فسخ عقد پایه و اصلی می‌باشد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

فهرست منابع و مآخذ

[۱] کاشانی، سید محمود(۱۳۹۴). حقوق مدنی- قراردادهای ویژه، تهران، ناشر: میزان، چاپ دوم.

[۲] عبدالناصر، جمال(۱۳۶۹). موسوعه الفقه اسلامی، قاهره، ناشر: المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه.

[۳] طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم(۱۳۷۳)، ملحقات عروۀ الوثقی، تهران، ناشر: انتشارات اسلامیه.

[۴] مصلحی، علی حسین(۱۳۸۲). «اثر حقوقی شرط عدم عزل ضمن عقد وکالت»، مجله حقوقی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۶۱.

[۵] کاتوزیان، ناصر(۱۳۹۵). قواعد عمومی قراردادها، تهران، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چاپ سیزدهم، جلد۳.

[۶] صفایی، سید حسین(۱۳۸۲). حقوق مدنی، تعهدات و قراردادها، تهران، ناشر: میزان، جلد۲.

[۷] امامی، سید حسن(۱۳۸۳). حقوق مدنی، تهران، ناشر: انتشارات اسلامیۀ، چاپ هفدهم، جلد ۲.

[۸] الجزیری، عبدالرحمن(۱۴۲۸). الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، ناشر: انتشارات دارالفکر، جلد سوم.

[۹] خیراللهی، محمدعلی؛ مهدوی، و حیدرضا، (۱۳۸۹). «وکالت بلاعزل و تشخیص نوع شرط وکالت یا عدم عزل ضمن عقد وکالت»، فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره بیست و دوم، صص ۵۱-۵۸.

[۱۰] قاسم زاده، سید مرتضی(۱۳۸۵). حقوق مدنی- اصول و قراردادها و تعهدات- نظری و کاربردی، ناشر: نشر دادگستر، چاپ دوم، تهران.

[۱۱] کاتوزیان، ناصر(۱۳۸۲). حقوق مدنی - عقود اذنی- وثیقه‌های دین، تهران، ناشر: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، جلد چهارم، چاپ چهارم.

[۱۲] صفایی، سید حسین؛ قاسم زاده، سید مرتضی(۱۳۷۷). حقوق مدنی اشخاص و محجورین، تهران، ناشر: سمت، چاپ سوم.

[۱۳] واحدی، جواد(۱۳۸۷). قانون تعهدات سوئیس، تهران، ناشر: میزان، چاپ اول.

[۱۴] السنهوری، عبدالرزاق(۲۰۱۱). الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، ناشر: الحلبی الحقوقیه، چاپ سوم، جلدهفتم.

[۱۵] جعفری لنگرودی، محمد جعفر(۱۳۵۴). حقوق تعهدات، قم، ناشر: انتشارات مدرسه عالی امور قضایی و اداری، چاپ اول.

[۱۶] صفائی، سید حسین(بی تا). دوره مقدمات حقوق مدنی، ناشر: انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم.

[۱۷] شهروزی، عبدالله(۱۳۷۷). آثار ناشی از عقد وکالت(نسبت به وکالت بلاعزل)، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، استاد راهنما: عزت الله عراقی، دانشگاه تهران.

[۱۸] کاشانی، سید محمود(۱۳۶۸). جزوه حقوق مدنی (۷)، ناشر: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.

[۱۹] نراقی، احمدبن محمد مهدی(بی تا). عوایدالایام، بی جا، ناشر: مکتبه بصیرتی.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]

[۲۰] شهید ثانی، زین الدین بن علی(۱۳۸۰). الروضه البهیه فی شرح المعه الدمشقیه، تهران، ناشر: انتشارت اسلامیه، جلد ۳.

[۲۱] میمند، زین الدین وحید(۱۳۹۲). تبعیت عقد از شرط، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: سیدیونس نورانی مقدم، دانشگاه ابوعلی سینا، همدان.

[۲۲] طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم(۱۴۰۰ه. ق) عروه الوثقی، قم، ناشر: وجدانی، جلد دوم.

[۲۳] کاتوزیان، ناصر(۱۳۸۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی- درس‌های از عقود معین، تهران، ناشر: کتابخانه گنج دانش، چاپ نهم، جلد دوم.

[۲۴] قاسمی، عبدالخالق(۱۳۹۰). «عقد وکالت در حقوق افغانستان»، ماهنامه تخصصی، حقوقی و فرهنگی عدالت، ناشر: وزارت عدلیه افغانستان، کابل، سال سیزدهم، شماره مسلسل۱۰۸، صص ۴-۴۴.

[۲۵] گلپایگانی، سیدمحمد(۱۳۶۹). مجمع‌المسائل، قم، ناشر: دارالقرآن‌الکریم، جلدسوم.

[۲۶] سرخسی، شمس الدین ابوبکر(۱۹۹۴). مبسوط، بیروت، ناشر: داراحیاءالتراث‌العربی، جلداول.

27. AMERICAN JURIS PRUDENCE, (1962) JURISPRUDENCE PUBLISHER

[۲۸] نیکویی، شوکت(۱۳۸۱). وکالت بلاعزل، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شیراز.

[۲۹] کاتوزیان، ناصر(۱۳۸۹). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، ناشر: نشر میزان، تهران، چاپ: بیست و پنجم.

[۳۰] عابدی، محمد؛ ساعت چی، علی؛ جاوید آل سعدی، فرزاد(۱۳۹۳). وکالت در مقام بیع، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال سوم، شماره هشتم.

[۳۱] الغطاء، محمدحسین آل کاشف(۱۳۷۳). تحریرالمجله، محقق: محمد الساعدی، ناشر: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه، جلد۴.

[۳۲] جعفری لنگرودی، محمدجعفر(۱۳۷۹). مجموعه محشی قانون مدنی، تهران، ناشر: گنج دانش.

[۳۳] تاجی، احمد(۱۳۸۲). وکالت بلاعزل معاملاتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه امام صادق(ع).

[۳۴] سلیمی، جمال(۱۳۹۴). بررسی موارد عدم تأثیر شرط وکالت بلاعزل، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: حمید رحمانی منشادی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نفت.

[Downloaded from jlawst.ir on 2025-12-08]